

تشکیل موسسه های قرآنی یک ضرورت است

مدیرموسسه قرآنی صدراي بندرعباس در گفتگو با (ایکنا)، با بیان اینکه تشکیل موسسه های قرآنی آموزش قرآن در جامعه ما یک ضرورت است، گفت: خداوند در قرآن نیز فرموده‌من انسان را بنیافریده ام جز برای عبادت، و» می توان با استناد به همین آیه قرآنی به اهمیت آموزش قرآن در جامعه پی برد .وی ادامه داد: در این راستا خانواده ها نقش تعیین کننده ای در آموزش و ترویج فرهنگ قرآنی دارند و مادران بایستی از زمان بارداری ودر سنین کودکی علوم قرآنی را به فرزند خود آموزش داده تا فرزندان این مرزوبوم از همان ابتدا با مفاهیم قرآنی آشنا باشند و به درک صحیحی از زندگی برسند .

مدری راد تصریح کرد:زمانی که قرآن جزه آموزه های اصلی انسان ها قرار گیرد بسیار از انحرافات اجتماعی از سطح جامعه رخت خواهند بست و کمتر شاهد ناهنجاری ها و مشکلات و گرفتاری های خانوادگی و اجتماعی خواهیم بود. وی افزود: اکثر کسانی که دچار میله های زردان شده اند اهل نماز و عبادت نیستند و متأسفانه از آموزه های دینی به دورند .

وی با بیان اینکه تاکنون موسسه های قرآنی رشد خوبی در جامعه داشته اند و گام های موثری برداشته شده است ، اظهارکرد:متأسفانه باز شاهد مهجور بودن قرآن بین جامعه هستیم که باید برنامه ها و فعالیت های گسترده ای در سطح جامعه و موسسه های قرآنی انجام گیرد.

من خود می دانم که درختی خشک و بی باور هستم چگونه می توانم سیب سرخی را که با نخ به شاخه من استوار کرده و آویخته اند باور کنم و میوه خویش بدانم..

که گنجشک چون هزار دستان سرایش کند و کلاغ مانند طاووس پروبال به هزار رنگ و نقش آراسته و پیراسته داشته باشد.آن گنجشک است و این کلاغ با بلبلی و طاووس هیچ شباهتی ندارند.

اگر بتوانیم لباس شسته و خیس خود را در مهتاب پخش‌کنایم و هنگام روز ستارگان را رصد کنیم می توانیم امیدوار باشیم که از درخت چنار و نارنج میوه های شیرین و آبدار بچینیم و منتظر بمانیم تا در کویر گل و ریحان برویاییم پس از نابوری ها بافریادی حزن انگیز می گویم من او را ندیدم.

آری من دزد هستم ،یک دزد سنگدل بی رحم.وقتی مقابل آئینه میایستم از دیدگان خویش شرم دارم و نگاهم را به زمین می دوزم.هر شب چند بار با صدای وجدان خود بیدار می شوم و در بستر می نشینم و بفکر فرو می روم،اعتراف می کنم که من صاحب اونبستم وقتی مرا بنام می خواند و بدامانم می آویزد در عین حال که از شغف و شادی سرسخت می شوم از شرم و خجالت می لرزم و عرق سرد بر تنم می نشیند ،روی آنراندارم که به دعا بایستم و از خدا بخوام تا بار گناه و گره کور رشته حیاتم را به سر بپنجه عنایت و تدبیر خود کشاید.

این را می دانم که دادار یکتا هرگز مرا نخواهد بخشید.پس چه کنم؟؛کجا بروی آورم و از کی یاری بخوام؟؛از شما،آری از شما خوانندگان عزیزو گرمای دریا(بعد از ۱۶ سال)سروش‌ت درد نامک را بخوانید و پاسخم دهید و بگویند سرتانچم چه کنم تا از این عذاب الیم رهائی یابم.؟

چهارشنبه هفدهم شهریور

این برای من مسرت بزرگی است که حتی قادر به توصیف آن نیستم (حمید) باور نمی کرد وقتی به او گفتم که باردار شده ام،ابتدا شانه هایش را بالاانداخت و بعد پوز خندی زد و به برس زدن موهای سرش مشغول شد.شگفت قبل از خواب نیز به او گفتم اما پششش را بمن کرد و چیزی نگفت و خوابید.

می خواستم گریه کنم،فریاد بزنم و به او بگویم بخدا قسم من حامله هستم و حرکت جنین را در شکم خویش حس می کنم اما موفق نشدم چون حمید خود را بخواب زدم.صبح خیس لباس می پوشید که از خانه بیرون بروم دوباره به او گفتم،اعتنائی نکرد حق داشت باور نکند زیرا پیش از این چندین بار دروغ گفته بودم .

آخرین بار که دروغ گفتم وقتی بود که مادر شوهرم حمید را سوسه کرد و کار را بجائی رسانیده بود که جدائی ما هم حتمی شده بود.حمید می خواست مرا طلاق بدهد و برای اینکار پی فرصت می گشت که من برای چند مرتبه به دروغ متوسل شدم و با سوگندهای شدید گفتم باردار هستم ،نمی خواست باور کند اما وقتی دید من به تمام مفاسدات واوراق گذشتگانم قسم می خورم پذیرفت و شادی کرد و برای مادرش نوشت که من بزودی پدر می شوم.مادر شوهرم جواب داد که (ثورا)دروغ می گوید.نازاست و هرگز باردار نمی شود،حمید برای اینکه به مادرش ثابت کند مرا نزد پزشک برد پزشک گفت ظاهرا باردار نیستم اما برای اطمینان به آزمایشگاه پاسخ جواب داد و من هنوز قسم می دانستم جواب آزمایشگاه سند رسوائی من است همینطور هم شد.

آزمایشگاه پاسخ جواب داد و من متذکر حمید و مادرش و سایر خویشاوندان رسوا شدم.تمام کسانی که با من میانه خوبی نداشتند و بی بهانه می گشتند که آزارم دهند.

اما این بار واقعاً باردار هستم ،ای خدای بزرگ نمی توانم این خوشبختی را باور کنم،این من هستم که مادر می شوم؟چه مسرت بزرگی حمید بازن هم نمی خواست باور کند!ام من بزور او را همراه خودم به آزمایشگاه بردم.فردا جواب آزمایشگاه را گرفتم و دکتر گفت: -حمید جان تیریک عرض می کنم بالاخره به آرزوی خودتون رسیدین.حمید چشمانش گشاد شد و نزدیک بود از فرط شادی فریاد بکشد و از همان لحظه برنامه مراقبت ام زن را آغاز کرد.برنامه ای که هنوز با دقت و سرسختی اجرامی شود.(فاطمه) خدمتکارمان رفته خرید،حمید هم در کارخانه است ،ساعت ده ونیم صبح است،دلم می خواهد بنشینم و دفتر خاطراتم را بنویسم ،به جبران این چند هفته که فرصت نکردم حتی یک صفحه کاغذ را سیاه کنم،اما حیف که نمی تونم(پری)خانم می آید که لباس های مورد نیاز بچه را بدوزد ،ضمناً باید به آشپزخانه سر بزنم.

یکشنبه بیست ویکم مهر

نامه مادر شوهرم دیروز رسید.بازهم تیریک نیم بند گفته بود و اینگونه اظهار خوشنودی کرده و ضمناً نوشته که مقداری لباس بچه و هدایای دیگر بوسله پست برای من فرستاده که نمی دانم کی می رسد.

در نامه تلویحا نوشته بود امیدوارم که چنین باشد.از نامه او خنده ام می گیرد زیرا می دانم پشت این کلمات فریبنده و جالب چه کینه و نفرتی موج می زند. دلش می خواهد بجای تیریک گفتن و ابراز شادی نو هزار نفرین نثار من کند .اما چون می دانم حمید چقدر بمن علاقه دارد و بخصوص این روز ها که دوران بارداری را می گذرانم و بمن عشق می ورزد ،جرئت نمی کند سخنان سابق را تکرار کند و از نازائی و تیرنگ و تردید من جمله ای بنویسد.

دیروز نزدیک بود خیط شوم،خدا خیلی کرد.حم من دفتر خاطراتم را در یک کیسه نایلونی می گذارم و در گلخانه پشت گلدان های نارنج مخفی می کنم . بچه فضول (فاطمه)رفت و آنرا آورد و درست وقتی که من و حمید داشتیم حرف می زدیم و جای می خوردم وارد اتاق شد و گفت:من اینوتوی گلخانه پیدا کردم،خلاصه چیزی نماده بود حمید دفتر را بگیرد و بخواند و از حرف هایی که من در این دفتر خاطراتم به او و خواهرانش نثار کرده ام مطلع شود.

حمید که رفت به فاطمه گفتم اگر یکبار دیگر بچه ات از این کارها بکند هر دوی تان را از خانه بیرون می کنم ،ناگفته نگذارم که فاطمه خیلی به درد من می خورد.

پنجشنبه بیست و پنجم مهر

دیشب حمید درمورد بچه حرف می زد و با صدای بلند می خندید و شادی می کرد . بیشتر از دو ساعت به اینکا ادامه داد بطوریکه من خسته شدم و به سرش داد کشیدم،باز مثل بچه ها اخم کرد و رفت پشت میز نشست،دلم برایش سوخت نرم نوازش کردم،از وقتی باردار شده ام کارهای بچه گانه می کند.خیال می کند بچه به همین زودی ها بزرگ می شود و او را (بابا) صدا می زند،ان حالابرای بابا شدن تمجیل دارد در حالیکه من هیچ عجله ای ندارم مامان بشوم ،اگر دلم می خواهد بچه ای داشته باشم برای اینست که زندگی ام درست نرود.

چیزی نمانده بود که سوسه های مادر و خواهرانش کار را بجای خطرناکی برساند ،راستی اگر باردار نشده بودم تا این تاریخ طلاقم داده بود.حمید از مادرش حساب می برد و روی حرف خواهرانش حرف نمی زند بخصوص خواهر بزرگش عذرا خانم خیال می کند از مرغ قیل افتاده میچکس را دم حساب نمی کند.شوهرش یک پارچه فروش جزءبیشتر نیست اما اگر بپرستد چکاره است می گوید ملک التجار شهر. بیشتر از این (عذرا)دلخورم اگر بچه دار

اختصاص اعتبار ۱۲ میلیاردی برای طرح های عمرانی ٬بندرلنگه٬

جلسه کمیته برنامه ریزی شهرستان بندرلنگه با حضور فرماندار و کلیه اعضا برگزار شد . در این جلسه ابتدا فرماندار بندرلنگه فردی پیرامون طرح های عمرانی که در بندرلنگه و بخش های تابعه به اجرا در می آید مطالبی بیان دانست و گفت:

بودجه ای که برای طرح های عمرانی این شهرستان در نظر گرفته شده ناچیز است باید در این رابطه فکر اساسی کرد رئیس اداره آب گفت: بندرلنگه هم اکنون در طول روز ۳۰۰۰ متر مکعب آب کمبود دارد و جوابگوی ۳ شهر و ۴۰ روستا نمی باشد وی گفت : اکنون تولید آب در بندرلنگه در طول شبانه روز ۱۷ هزار متر مکعب است که باید به طرح های درست اجرا پیرامون طرح معرم و آب شیرینکن ها هزینه های بیشتر به این امر اختصاص داده شود .وی گفت: اکنون ۶۰ کیلو متر لوله در مسیر انتقال آب طرح معرم تعویض شده و در سطح شهرستان ۱۵ کیلو متر اصلاح شبکه شده است در پایان این جلسه بودجه های اختصاصی داده شده به طرح های عمرانی که ۱۲۰ طرح می باشد از جمله برقی ،آب راه طرح های آموزشی ،بهداشتی با هزینه ای بالغ بر ۱۲ میلیارد تومان به تصویب کمیته برنامه ریزی این شهرستان رسیده است.



گاهی تلافی غرور انسان را راضی می کند و غرور لازمه زندگی است.

سه شنبه هفتم آبان

درست حساب کردم روی تاریخی که دارم و زمانی که دکتر معین فرمادید یک کتم که بعضی شبها زار زار از دست آنها گریه می کردم و برای اینکه حمید نفهمد سرم را زیر پتو فرو می بردم و بعضی را در گلویم می کشتم،بعد از تولد بچه نوبت من می رسد و نوبت آنها که زار زار از دست من گریه کنند . من انتقامجو نیستم اما

شدم و جای خود را محکم کردم حالی از عذرا بگیرم که در تاریخ بنویسند ،پای مادرش را نیز از این خانه می برم و اجازه نمی دهم حمید بیش از سالی دوبار به شهر خودشان برای دیدن آنها برود .

در این هفت سال جان مرا بلیم رسانیدند از بس بمن سرگرفت زدند و تقصیرم کردند و شایعه پراگندند بیچاره شدم .

فراموش نمی کنم که بعضی شبها زار زار از دست آنها گریه می کردم و برای اینکه حمید نفهمد سرم را زیر پتو فرو می بردم و بعضی را در گلویم می کشتم،بعد از تولد بچه نوبت من می رسد و نوبت آنها که زار زار از دست من گریه کنند . من انتقامجو نیستم اما

آگهی تاسیس شرکت جلوه گستران مروارید سهامی خاص

شرکت فوق در تاریخ۱۳۸۹/۰۲/۱۱ تحت شماره ۱۱۸۰۸ و شناسه ملی ۰۰۱۶۲۴۸۴/۱۰۸۰۰۱۶۲۴۸۴ در این اداره به ثبت رسیده و در تاریخ ۱۳۸۹/۰۲/۲۵ از لحاظ امضاء ذیل دفاتر تکمیل گردیده و خلاصه اظهار نامه آن به شرح زیر جهت اطلاع عموم در روزنامه های رسمی و کثیر الانتشار دریا آگهی می شود .

۱-موضوع شرکت: طراحی،ساخت،نصب

انواع کابینت دکوراسیون منزل ومغازه و اداره جات دولتی و خصوصی دربهای اتاق ورودی ساختمان از نوع پی پی وی سی واج پی ال تهیه خرید وفروش ونصب انواع کاغذ دیواری انواع موکت کفپوش پارکت انواع دیوار پوش ایرانی و خارجی طراحی ساخت و نصب انواع سقف کاذب و نصب انواع پرده های عمودی واقفی ونوسازی داخلی ساختمان اعم از گچبری نقاشی واجرای انواع دیوار پوشهای ایرانی وخارجی و طراحی و نصب انواع سیستم های برقی و الکترونیکی و طراحی و نصب و پشتیبانی انواع سیستم های کامپیوتر و نصب شبکه و اتوماسیون اداری طراحی و نصب اشعاعات آب برق و فاضلاب سرویس وتعمیر ونصب انواع سیستم هابردوتی وحراارتی شامل انواع چیلر وکولر های ثابت وتحرك و نصب وتعمیر انواع سردخانه های صنعتی و نصب وتعمیر انواع اسپیلت ویکچ جهت کارخانجات ساختمان های اداری دولتی و خصوصی شرکت در مناقصه ها و مزایده های دولتی وشخصی واخذ نمایندگی از شرکت های داخلی وخارجی انجام کلیه پروژه های ساختمان سازی و ره سازی شهرداری و ایجاد فضای سبز ومحوطه سازی انجام نقشه کشی ونقشه برداری ساختمانی وصنعتی و انجام کلیه امور مربوط به نمای خارجی ساختمان وانجام کلیه امور مربوط به پروژه های مخابرات نفت گاز پترو شیمی .

۲-مدت شرکت: از تاریخ ثبت به مدت نامحدود

۳-مرکز اصلی شرکت:

۳-۱-استان هرمزگان-شهر بندرعباس آبشورک شهرک برق پشت مسجد

۴- سرمایه شرکت: مبلغ: ۱/۰۰۰/۰۰۰ریال منقسم به یک هزار سهم ۱/۰۰۰ ریالی که تعداد یک هزار سهم بانام می باشد که مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ریال توسط موسسین طی گواهی بانکی شماره ۰۲۳۰۰۰/۱۲۸-۰۷۰۲۳۰۰۰ مورخ۱۳۸۹/۰۲/۲۰ نزد بانک تجارت شعبه خلیج فارس پرداخت گردیده است .

۵-اولین مدیران شرکت: ۱-۵ آقای علی بزرگز به سمت رئیس هیئت مدیره

۲-۵ آقای محمد بزرگز به سمت نائب رئیس هیئت مدیره۳-۵ آقای مجید بزرگز به سمت عضو هیئت مدیره۴-۵ آقای مجید بزرگز ر به سمت مدیر عامل به مدت ۲ سال انتخاب گردیدند.

۶-دارندگان حق امضاء : کلیه اسناد و اوراق بهادار وتعهدآور شرکت با امضا مدیر عامل همراه با مهر شرکت معتبر خواهد بود .۷-اختیارات مدیر عامل: طبق اساسنامه

۸- بازرس اصلی و علی البدل: ۱-۸ آقای جعفر بزرگز به عنوان بازرس اصلی

۲-۸ خانم آمنه جعفری به عنوان بازرس علی البدل

۲۶/۹۰۲۶م/الف

مسئول ثبت شرکت ها و موسسات غیر تجاری واحد ثبتی بندرعباس

۳/۳

اجتماعی

■ **سال نهم**

■ **شماره ۱۰۳۵**

■ **یکشنبه**

■ **۱۳ تیر۱۳۸۹**

■ **۲۱ رجب ۱۴۳۱**

■ **۲۴ جولای ۲۰۱۰**

۵

وقتی او رفت بلافاصله به دکتر تلفن کردم.حرف های مرا که شنید خندید و مسخره ام کرد. گفتم دکتر خندیدن ندارد خوب می ترسم. دکتر اطمینان داد و گفت من بچه را بدون درد به دنیا می آورم . خوشحال شدم . خدا کند راست گفته باشد.

دوشنبه ۱۳ آبان

مادر که ندارم که برایم سیسمونی تهیه کند همه چیز را خودم فراهم کرده ام بیچاره پری خانم خیط طی خیلی زحمت کشیده از او متشکریم. انشاءالله وقتی سلامت فارغ شدم حمید راوامیدارم که حق وحساب درستی بهش دهد.

فاطمه آمار جالبی تهیه کرده زن کنجکاوی است به همه خانه ها سر می کشد و با همه همسایگان سلام و علیک دارد.ملا می داند کدام زن شب قبل با شوهرش دعوا کرده و کی همراه شوهرش به سینما رفته کدام همسایه لباس نو خریده و کی می خواهد خانه اش را نقاشی کند،آمار فاطمه نشان می داد که شش زن دیگر در کوچه، حامله هستند و با کمی زودتر یا چند روز دیرتراز من فارغ می شوند.

من پسر می خواهم اما برای حمید فرق نمی کند. حمید فقط بچه می خواهد که او را بابا صدا کند.

چهارشنبه دیمهه آذر

شکمم به قدری بزرگ شده که فکر می کنم دو قلو میارم ،خدا راشکر می کنم و می خوام که درد را تحمل کنم چه یکی،چه دو تا، چه سه تا .چه شش تا،راستی می شود،امکان ندارد.می گویند پنج قلو هم فقط یک در میون اتفاق می افتداما بدم نمی یاد یک پسر و یک دختر بگیرم و به کوری چشم عذرا و مادر شوهرم یکی را من بغل بگیرم و یکی را حمید.

شنبه چهاردهم دی

امروز سه روز است که از بیمارستان به خانه باز گشته ام . در این سه روز سرم شلوع بود و فرصت نداشتم . اما امروز که خانه خلوت است دلم می خواهد همه وقایع این یکماه و چند روز را روی کاغذ بیارم .

درست روز شانزدهم دی ماه درد زایمان آغاز گردید و حمید در خانه بود مرا به بیمارستان رسانید.مرا به اتاق درد انتقال دادند ولی گونی از زایمان خبری نبود،چهار ساعت درد کشیدم کم کم در قیافه پرنشکان و پرستارها با رفت و آمد مراقب من بودند وگرداگردم می پلکندند فعالیت می کردند.آثار وحشت و نگرانی فوق العاده حس می کنم،اما بمن نمی گفتند. به حمید اجازه ورود به اتاق نمی دادند زن دیگری جز فاطمه نبود.

آخر من که شخصاً کسی را ندارم،خویشاوندان همسر نیز همه در شهرستان هستند و اصلاًدلخوشی از من ندارند.هرچه از این و آن می پرسیم کسی جواب مرا نمی داد .حتی التماس کردم مرا امیدوار کنند و درد کشنده بود ولی هیچ نشانی از بچه به چشم نمی خورد آوردند،فهمید ،دانستیم که در آستانه مرگ قرار گرفته ام و باید بین بچه و من یکی انتخاب بنه یا من یا بچه و این انتخاب را حمید شوهرش می بایست بکند.

نقهمیدم چه شد و چه گذشت . یک آمپول به بازوی من تزریق کردند،دنیا در نظرم سیاه شد..... وقتی به خود آمدم که ده ساعت طول کشیده تا توانستم از پرستاران بشنوم که مرا سزارین کردند و بچه را بدنیا آوردند البته سالم.چه شادی عظیمی.از این بهتر نمی شه که توانستم دختری به دنیا بیآورم.

ادامه دارد

نویسنده:فرز

در پایان روز از خود بپرسیم چقدر در مصرف آب صرفه جویی کرده ایم

روابط عمومی آب و فاضلاب روستایی هرمزگان

۳/۳

کل دوستی و صفا را جاشین دشمنی و عداوت می کند

سازمان پارکها و فضای سبز شهرداری بندرعباس

